

۲۷/۷، مجله علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۷.  
S1- Flourished. بررسی برخی از شیوه‌های معنی‌شناسی. London: Routledge, 1988.

S2- Brown, L. A. The Study of Meaning. London and Boston, 1944.  
اثر: دکتر سید محمود محدث‌کسانی

S3- Flourished. O. Discoveries of Meaning. Cambridge University Press, 1944.  
از: دانشگاه تهران

Northern Mills (Vol. 1, 1911).  
چکیده: فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۷، ۲۷/۷، مجله ۲۷.

JA-AL در بررسی برخی از شیوه‌های معنی‌شناسی، شخصیت‌شناسی از (1942)  
شناخت وحدت و انسجام معنی است، و اینکه اجزای سخن، گاه از اجزای  
واحد‌های بسیط تشکیل می‌شوند؛ و گاه از واحدهای مرکب. مجله علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۷، ۲۷/۷، مجله ۲۷.  
امام بلاغت (عبدالقاهر)، نخستین کسی است که از این نوع سخن -  
یاد کرده، و می‌گوید: نوعی سخن داریم که ساختار جمله‌ها و بیافت

داخلی آنها و شبکه‌های فرعی به گونه‌ای است که نشان از انسجام معنی  
ترکیبی واحد است. آنگاه سه نمونه ارائه می‌دهد که از آنها می‌توان  
نتیجه گرفت که ساختار درونی و بیافت مشبک فرعی جمله‌ها  
سبک‌های متفاوت دارد. فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۷، ۲۷/۷، مجله ۲۷.  
S4- Flourished. بررسی برخی از شیوه‌های معنی‌شناسی. London: Routledge, 1988.

۱- سبک عطف - یک یا چند جمله - اصلی یا فرعی، شرطی یا غیر

۲- سبک وصله و موصول، تداخل مفرد یا جمله فرعی دیگر در

۳- مقاله در سبک دوم، به تحلیل نمونه‌هایی از آیات پایانی سوره

مبارکه (فرقان)، پیرداخته و ۱۳ آیه را در سوره یک ساختار یعنی

«شناخت عباد الرحمن» و نخبگان امت می‌آورد. ساختاری که نهادش،

فقط عباد الرحمن است. و سنگهای زیربنای آن از گزاره‌های متداخل است. ۲۷/۷، مجله ۲۷.

و مشبک تشکیل می‌گردد، و ۸ گزاره را با یک امتداد متد وصله و

موصول - برای یک نهاد ارائه می‌دهد، و نهاد را چنان مشخص و ممتاز

می‌گرداند که جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد.

تساوی در این باره را می‌توانیم به شکل زیر بیان کنیم: \* \* \* \* \*

یکی از شیوه‌های شناخت معنی: آشنائی به وحدت و انسجام معنی است. چرا که اجزاء سخن گاه از واحدهای بسیط، تشکیل می‌شوند و هر یک از مستند و مستند الیه، حکم واحد حقیقی را دارند. و گاه از واحدهای مرکب، نتایج می‌شوند. و حکم واحد ترکیبی را دارند. به عبارتی دیگر، مستند و مستند الیه در هر دو در قسم دوم: یعنی آنجا که هر دو واحد ترکیبی هستند، اجزاء و ارکان سخن در غین حال که همچون امواج نور، شبکه‌های مختلف - اصلی و فرعی - و متداخل را تشکیل می‌دهند، گاه ممکن است از نظر ارائه معنی از چنان وحدت و انسجام برخوردار نباشند که گویا جمله‌های متوالی و مشبک و بافت داخلی آنها یک ساختار را نشان می‌دهند و از یک پیکر خبر می‌دهند. و همه نمونه‌های برای یک معنای انسجام یافته‌اند. و چون در این باره ما به تفصیل در کتاب خود بحث کرده‌ایم، به یاد کرده و می‌گویید: «واعلم ان مما هو اصل فی ان یدق النظر ویغمض المسلك فی توحی المعانی التي عرفت، ان تتحد اجزاء الکلام ویدخل بعضها فی بعض...» (دلایل الاعجاز / ۱۲۵). و این سخن را می‌توانیم به شکل زیر بیان کنیم: «...»

تحلیل وی برای نکته استوار است که: نوعی سخن داریم که ساختار جمله‌ها و بافت داخلی آنها و شبکه‌های فرعی نشان از معنی ترکیبی واحد است. و به عبارتی دیگر، ما وی برای شناخت این نوع سخن، ضابطه‌ای نشان نداده و می‌گویید: شناخت این نوع از سخن به گونه شناخت: «نوع منطقی» از مصادیق است. و کلی را باید از مصادقهای آن شناخت.

ما در این گفتار به سه نمونه از مصادیقی که وی نشان داده است، پیسنده می‌کنیم:

۱ - بختی می‌گوید:

اذا احترت يوما ففاضت دماؤها      تذکرت القربی ففاضت دموعها:

وی در این سخن بر آن است که بگوید: هرعلتی را، معلولی در پی است.

وی در این سخن بر آن است که بگوید: هزعلتی را، معلولی در پی است. و اگر قبیله: «تغلب»، امروز به آتش جنگ، دامن می‌زنند. و خون یکدیگر را می‌ریزند. فردا خویشاوندی و قرابت را فریاد می‌آورند. و اشکها فرو می‌ریزند. وی در این سخن نشان داده است: آتش جنگ، سیل خون را در پی دارد. و سیل خون، یاد از قرابت را. و یاد از قرابت، سیل اشک را. اما سخن به گونه‌ای آمده است که جمله اول برای دوم نمونه خشت اول برای دوم است. و اولی برای سومی بدین نشان: «...»

۲- سلیمان بن داود قضاعی می‌گوید: «...»

و نیز بیتانعمه، اذ حال بوسه و ...

این سخن در جستجوی این معنی است که: انسان همواره در: «اوج و حضيض» قرار دارد. و گاه ماه آسمان است، و گاه سوزگون در چاه، ولی جمله‌ها به گونه‌ای چیده شده که: سنگها برای یک بناء، و اندامها برای یک پیکره بنا شده‌اند. این سخن نشان می‌دهد که: انسان گاه در عین حال که در اوج عزت و جلال است، ناگاه به ورطه سقوط فرومی‌افتد. و دوباره از حضيض سقوط، به اوج عزت و اقتدار می‌رشد. و گاه در عین حال که در رفاه و نعمت است، به تنگدستی و نكبت فرومی‌افتد. و دوباره در عین فقر و نكبت، به رفاه و ثروت می‌رشد. و همواره در گهواره انتقال از: اوج به حضيض است. و از حضيض به اوج. و این را می‌توان به گونه‌ای شبکته‌های متداخل را بدینگونه می‌توان ترسیم کرد: «...»

الف: «فی علیاء، اهو» از فراز به نشیب.

ب: «منحط، اغتلی»: از نشیب به فراز. «...»

ج: «نعمه اذ حال بوس: از نعمت به نكبت.

د: «بوس اذ تعقبه ثراء: از نكبت به ثروت.

۳- دیگری می‌گوید: «...»

و من لواناً ما انتم فيه يلدوم لكم، و اما علم ظننت ما اننا فيه، دائماً ابتدا آیه  
 نالتم لکن رایت اللنیالی غیر تارکه، و سخته ماسر من حادث، اوساء مطردا. بخش  
 نوع، فقد سکنت الی انی و انکم سیریه، و سینه سجد، خلاف الحالین اغدا، و  
 این سخن نشان می‌دهد که: «وضع موجود»، برای کسی در هیچ عصر و روزگاری،  
 جاودانه و پایدار، باقی نمی‌ماند. از این رو می‌گوید: اگر «وضع موجود»، برای شما  
 ادامه می‌داشت، من هم می‌توانستم تصور کنم که: برای من نیز ادامه خواهد داشت.  
 ولی روزگار، نه غم و شادی را برای من، باقی خواهد گذاشت، و نه نیک و بد را برای  
 شما. و اطمینان دارم من و شما، فردا رخداد جدیدی خواهیم داشت. و اما اولی  
 نخست سخن را بر اقامه دلیل: الامتناع لامتناع، مبتنی ساخته: و آنگاه در سخن دوم  
 بر اساس «استدراک»، از سخن اول بدین بیان به دفع توهم خلاف پردازد و  
 می‌گوید: روزگار نه نیک و بد را بر جای خواهد گذاشت، و نه غم و شادی را به  
 و نتیجه اینکه: آنچه مایه آرامش و اطمینان است: تغییری است که در همه چیز، رخ  
 می‌دهد. و وضع موجود، را برهم می‌زند. و اما  
 از این بررسی کوتاه بدین نتیجه می‌توان رسید که: ساختار درونی جمله‌ها - اصلی یا  
 فرعی - و بافت شبک و متداخل آنها، شبک و گونه‌های متفاوت دارد: گاه به شبک  
 عطف است. عطف یک یا چند جمله - اصلی یا فرعی - به یک یا چند جمله دیگر -  
 شرطی یا غیر شرطی - و گاه به شبک: «صله و موصول» که نمونه اش را در آیات  
 با یاقی، سوره مبارکه: «فرقان» می‌بینیم. آنجا که از خوی و خصال: «عباد الرحمن»،  
 یعنی: نخبگان امت، و بندگان رحمن سخن می‌گوید: و سیزده آیه را در باره یک  
 ساختار یعنی: «عباد الرحمن»، می‌آورد. ساختاری که نهادش، فقط  
 «عباد الرحمن» است. و سنگهای زیر بنای آن، گزاره‌های متداخل و امشبک. هشت  
 گزاره را با یک متد آورده. یعنی بامتد: صله و موصول، و بدین بیان، نهاد را چنان  
 مشخص و متمایز، ارائه می‌نماید که بجای هیچ شبک و ریتی برای کسی باقی  
 نماند. و اما، تنها نکته قبلی که در این باره، اشاره به آن شده است، و آن



قدرت روحی بالائی برخوردارند. و چنان خاطر آشوده و آرامی دارند که با هر کس در روی زمین، برخورد می کنند، مایه تسکین خاطر او نیز، می شوند. و بدین شان، آنان آرام بخش و اطمینان آفرینند. *و بعد از این آیه در آیه سوره، البته چینی انسانهایی باید از مقام اجتماعی بالائی برخوردار باشند تا بتوانند از موضع قدرت، به دیگران، آرامش و اطمینان دهند.*

و شاید در متن آیه که فرموده: «علی الارض» اشاره به همان موضع قدرت، است که در دست آنها است. و بدیهی است که انسان از موضع قدرت می تواند ریشه ظلم و رستم را بسوزاند. و از بیخ و بن بکند. و خطر هجوم باطل را در جامعه محو و نابود کند، تا دلها آرام گیرند. و به سوی حق، گرایش یابند. *شاید از آیه مورد بحث، بتوان استشمام کرد که: اعباد الرحمن، بشلیجیاتی هستند آماده و دست بر سلاح او منتظر تا به محض شنیدن، عززده باطل، به سوی آن، پرواز کنند. و باطل را در حلقوم، خفه نموده و فساد را از بن، برآورند. تا دلها آرامش خود را باز یابند. و در آیه سوره، در بیان این معنی، می بینیم: «و علی الارض» و «والذین یبیتون الریهم سجداً و قیاماً: اجناب علیه سجد و قیام و سجد و قیام» و «و بافتت ضله الدزاین گزاره با گزاره پیش، همسان و همگون است: اینجا: «ینشون»، و اینجا: «بیتون». هر دو: فعلیه، هردو: «مضارعیه»: اینجا از گزاره، «حال» تولد یافته: «هوانا». و اینجا نیز، از گزاره، «خالها»، تولد یافته: «سجداً و قیاماً». «حال» از نظر آگاهان به دانش نحو، مناط فایده: برای حکم است. بر این وجه، سوره، و «والذین یقولون»: «رنا اصرف عنا عذاب جهنم»:*

این سخن سومین گزاره است که با متد: صله و موصول، آمده. و پیوندش با گزاره دوم از اینجا است که: سجد و خضوع عباد الرحمن، به درگاه خدا، نه از روی عجب و زبا است، و انبساط خاطر و غرور که از روی دلهایی است سرشار از: خوف و خشیت از خدا. و بیمناک از شکنجه دوزخ: همراه با زمزمه آرام. و ترنم آهسته سزود: «رنا اصرف عنا عذاب جهنم: ان عذابها کان غراماً بشرنا ان الله تعالی و توبه ربه»

چنانکه مشاهده می‌کنیم: بافت صله در این گزاره با صله در گزاره پیش، یکسان آمده: اینجا فعل مضارع: بیستون، اینجا فعل مضارع: بقولون. بدان سان که: تضرع: درینا اصراف عتاء، در آن تداخل کرده. و جمله اسمیه: ان عذابها، در تضرع، تداخل کرده. و نسبت به آن، نقش: علیت و تعلیل را ایفا می‌کنند. *والذین اذا انفقوا:*

چهارمین خوی و خصلت عبادالرحمن، در گذرگاه زندگی: مشی و مرام آنها است در هزینه‌های زندگی. آنان به هنگام بخشش و بذل مخارج و هزینه‌های زندگی برای خود یا دیگران، به شیوه‌ای رفتار می‌کنند که: نه زیاده روی دارند. و نه، تنگی و بخل و امساک. بلکه در حدّ میانه‌اند. و جمله: و کان بین ذلک قواماً: سخنی است که بر تاکید حدّ میانه و اعتدال، می‌افزاید. و این سخن: نصّ صریح، است برای آنکه: جوهر رفتار و مشی و مرام عبادالرحمن، روی خطّ اعتدال است. *والذین لا یذعون... و لا یقتلون... و لا یزنون:*

از اینجا یعنی: پنجمین گزاره سخن از خوی و خصلتی است که: دامن عبادالرحمن، از آنها پاک و منزّه است. و بافت صله در اینجا از سه جمله منفی تداخل کرده است. و هر سه: به یک شیوه و یک متد. و آن: شیوه مضارع منفی است. و ساحت قدس: عبادالرحمن را از: آلودگی بدانها، پاک و میزری می‌داند. و نه، به "تیمم" الجنا و آنها را در این راستا، نشان می‌دهد که: نه خدای دیگر جز، خدای یکتا می‌خوانند. و نه، نفس محترمی را به ناحق، می‌کشند. و نه، به دامن زنان و بانوان، بی احترامی می‌کنند. *"استحبّ علیکم ان تفرّقوا بین النساء و البنات"*

والذین لا یشهدون الزورّه: چهارمین خوی و خصلتی را نشان می‌دهد که: دامن عبادالرحمن، هرگز، بدان آلوده نمی‌گردد. و آن اینکه: آنان هرگز به ناحق، گواهی، نمی‌دهند. و اگر در این راه به کار عبث و لغو و بیهوده برخورد کنند، شیوه‌ای را بر می‌گزینند که: نه، بی تفاوت و بی اعتنا از کنار آن بگذرند. و نه خود را آلوده بدان سازند. و آن شیوه:

مَرَوًا كِرَامًا، است: که با بزرگواری و اخوی و الائی که دازند، سعی نمی کنند هر نوع دشمنی با انسانیت و تخریب را از میان بردارند و این شیوه، خوی و منش آنها است. والذین اذا ذكروا:

هفتمین گزاره نیز، با شیوه: صله و موصول، آمده. و نشان می دهد که: نخبگان امت و بندگان رحمن، توجه و حساسیت عجیبی نسبت به: آیات خدا، دارند. و به محض یاد از: آیات خدا، گویا خویشان را با چشمانی باز و گوشهائی واعی و با ظرفیت به روی: آیات خدا، می افکنند. و این کنایه از: شدت خضوع آنها است، در برابر آیات خدا.

نفی: لم یخروا، نفی فعل نیست. نفی کوری و ناشنوائی است که: نفی قید، است. و این از نظر مفهوم مخالف، یعنی: آنانکه از خوزه: عباد الرحمن، بیرون افتاده اند، کور و کر به روی: آیات خدا، می افتند.

ذیل آیه: واجعلنا للمتقین اماما: اشاره و نوید به: تشکیل حکومت اسلامی، از ناحیه: نخبگان امت یعنی: عباد الرحمن، دارد. و هم اشاره به: اطاعت، از مقام امامت و رهبری.

اولئك یجزون الغرفه:

اینجا که سخن از: نهمین گزاره برای: عباد الرحمن، است و دیگر سخنی از خوی و خصال آنان در میان نیست. بلکه سخن از فرجام کار آنها است، شیوه گزاره از سبک: صله و موصول، به سبک: اسم اشاره، اولئك، تغییر شکل یافته. و اولئك که اسم اشاره به دور، است بار دیگر نمایش از: تجلیل از مقام عباد است. و به سخن: آلوسی در تفسیر روح المعانی "ج ۵۳/۱۹" و مافیة من معنی البعد للایذان بیعد منزلتهم فی الفضل. و اینکه آنها در ابدیتی جاودانه در بلندای غرفه های بهشت، جای خواهند گرفت.

پایان سخن اینکه چنانکه در آغاز سخن در این گفتار، اشاره کردیم: گزاره های عباد الرحمن، در این سلسله از آیات، از چنان وحدت و انسجامی

